

چشم در چشم انسداد سیاسی: ملاحظاتی درباب انتخاباتِ پیش رو

البرز زاهدی



1

این اولین باری است که معادله‌ی عرصه‌ی سیاست در ایران این‌همه پیچیده است. همین جمله را هم می‌خواهم نقض کنم. حقیقت چنان از زبان می‌گریزد که هر تلاشی برای تصرفش، می‌شود وهمی بزرگ. با انتخاباتِ پیش رو چه باید کرد؟ ملاحظات نظری و سیاسی را – اگر به پیش‌بینی بیارزد – گذاشته‌ام برای بعد از انتخابات. با این همه اگر نویسم هم انگار خفه می‌شوم، بس که کلمه گیر کرده در گلوهایمان.

۱.

رای دادن یا ندادن مساله‌ی مهمی نیست. اگر آن را کنشی فردی در نظر بگیریم که معنایش سی دقیقه وقت و دویست سیصد قدم راه رفتن و انداختن کاغذی درون یک صندوق باشد، نه خیانتی در کار است و نه خدمتی. «رای» وقتی مهم می‌شود که از طریق یک استراتژی به گفتمان یا منطق سیاسی مشخصی گره بخورد. از این نظر پاسخ خودم را می‌دانم. این انتخابات یک انتخابات غیرسیاسی است. هیچ مازاد سیاسی ندارد. هیچ گشایش و رهایی‌بخشی استعلایی یا انضمامی در آن نیست. حساب این «رای می‌دهم»‌ها را بعد از انتخابات حتماً باید رسید. این که دوستان «اعتدال» و دار و دسته‌ی سیاسی «اصلاح‌طلب» از انسداد سیاسی که خودشان در ایجاد کردنش نقشی اساسی و تاریخی و سیاسی داشته‌اند سوءاستفاده و بهره‌برداری سیاسی می‌کنند هم تهوع‌آور است و هم احمقانه. «رای

می‌دهم که در مجلس قوانین ضدزن تصویب نشود». «رأی می‌دهم که غارت‌گران به مجلس راه نیابند». «رأی می‌دهم تا راه برای رفع حصر باز شود». جداً؟ این خرده‌حسابی است که می‌ماند برای چند روز بعد از انتخابات. واقعیت این است که هیچ گشایش سیاسی از طریق مجلس دهم امکان‌پذیر نیست. هیچ مازاد سیاسی از طریق رأی‌دادن یا شرکت در انتخابات شکل نمی‌گیرد. نه گفتمانی در فضای سیاسی رسمی ایران وجود دارد که با شرکت در انتخابات متعین شود و نه جنبشی در جریان است که از طریق انتخابات پیش یا پس برود.

وقتی بسیاری از شهروندان جامعه، برای رهایی از رنج انفعال و بی‌عملی و بی‌خاصیتی سیاسی خودشان به انتخابات که می‌رسند ترمز می‌برند و یک‌مرتبه وظایف شهروندی و «پلتیکالی‌کارکنس» و تحلیل اوضاع برایشان مهم می‌شود و با توهم کنش‌گری و تأثیرگذاربودن به صندوق‌ها هجوم می‌برند و بعد از رأی‌دادن اگر درگیر مجیز‌گویی و تشکر از دولت نشوند، دوباره به زیست روزمره و غیرسیاسی و کاست-بنفیتی خودشان بازمی‌گردند، خودش به اندازه‌ی «تحریم» و «رأی‌ندادن» زیان‌بار و آسیب‌زا است. احتمالاً شهروندانی با وجدانی زخمی، خشمگین و شرمسار از وضعیت که با تیرگی مفاک چشم در چشم شده باشند، بیشتر پتانسیل سیاسی دارند تا هنگامی که توهم کنش و تأثیرگذاری، این زیست‌نباتی سیاسی را تداوم ببخشد. این که عده‌ای انتخابات به انتخابات فقط با فعل «رأی‌دادن» و «مخ مردم را زدن و رأی جمع کردن و تبلیغات» به صحنه بیایند، نتیجه‌اش چیزی می‌شود که امروز می‌بینیم. آن‌ها با همین منطق وارد بازی می‌شوند که انتها ندارد. آنان چون به هیچ‌گونه دیگری از سیاست تمایل ندارند (چرا که مبنای زیست‌کاست-بنفیتی ما شهروندان طبقه‌ی متوسط مانع از شکل‌گیری گونه‌های رادیکال‌تری از سیاست می‌شود)، تا ابد می‌توانند بین گزینه‌های موجود یکی را بر دیگری رجحان دهند و حماسه‌ای برای سرپوش گذاشتن بر زخم‌های عفونی بسرایند و بازی طرف مقابل را بهم بریزند.

۲.

بعد از سال ۸۸ و آن مازاد بیرون‌زده از انتخابات که تا هشت ماه بعد از روز رأی‌گیری در خیابان‌ها جریان داشت و سیاستی ناب، رهایی‌بخش و رخدادگون را متبلور کرد، طرف مقابل با تمام توان امکان‌شکل‌گیری مجدد این مازاد را با اتکا به اصل «پیشگیری بهتر از درمان» و از طریق نظارت آهنین شورای نگهبان گرفت. در انتخابات سال ۹۲ آنچه حیاتی بود «بقا» بود نه «سیاست». ترسی مشترک حسن روحانی را به کاخ فرستاد. پس از روی کار آمدن روحانی هم مساله‌ی «تحریم» و «مذاکره» و وضعیت بحرانی زیست مردم، هم‌زمان شد با «سیاست‌زدایی» گسترده‌ی طبقه متوسط، جای‌گزینی «جامعه مدنی» با «جامعه دولتی‌شده» و حذف مطالبات سیاسی از جامعه. نتیجه این که در آستانه‌ی انتخابات مجلس سال ۹۴، جز «حصر باید بشکنه» (که به قول یوسف اباذری تبدیل به مراسمی تشریفاتی و آیینی شده است) که آنهم به خاطر فشار وجدان جمعی معذب است و از اختیار مجلس و دولت هم خارج است، هیچ مطالبه‌ی دیگری از سوی حامیان «اعتدال و امید» مطرح نمی‌شود. آن چه مطرح می‌شود

شعارهایی گنگ، سلبی و غیرشفاف و مزورانه است که از سوی تئوریسین‌های راست‌گرا و محافظه‌کار دولت مطرح می‌شود و از سوی حامیان کورکورانه تکرار می‌شود. تمام آن چه امروز در میان است فرمی است بدون محتوا از آن چه قبلاً به آن «جنبش اصلاحات» گفته می‌شد. در واقع تنها چیزی که واقعیت دارد، «جبهه‌ی پایداری» است. هویت «جبهه‌ی پایداری» به قدری ترمزبریده و معطوف به تباهی است که با سرعتی بیشتر از سرعت طبیعی تاریخ، «دیگری» تولید می‌کند. هر چند ماه یک بار، عده‌ای دیگر از اصول‌گرایان و فاتحین وضعیت کودتایی در برابر رفتار «پایداری»، به «دیگری» تبدیل می‌شوند. آن چه ما امروز به عنوان لیست «اعتدال و امید» و «صدای ملت» و ... با آن مواجهیم شماری کاندیدا هستند از محافظه‌کارترین اصلاح‌طلبان باقی‌مانده از سال‌های اصلاحات تا نیروهای تندروی اصول‌گرا که با هم در یک چیز مشترک هستند. آن‌ها دیگری «پایداری» هستند. تنها مساله‌ی این انتخابات که اصالت و واقعیت دارد همین است. پایداری با برهم‌زدن ساختارها، تداخلی در کار سیستم ایجاد می‌کند که باعث تولید مداوم و همیشگی «مازاد» می‌شود. این «مازاد» امروز در انتخابات سال ۹۴ در برابر «پایداری» صف خواهد کشید. اگر «پایداری»‌ها برنده انتخابات شوند، مطمئناً با تداوم همین الگو، تعداد دیگری «دیگری» تولید خواهد شد که در انتخابات‌های بعدی اگر خونسردی خودشان را حفظ کرده باشند از فیلتر شورای نگهبان عبور خواهند کرد و در منطق «نباتی-سیاسی» طبقه‌ی متوسط می‌توانند کاندیداهای ائتلاف‌های بی‌سر و ته دیگری مانند «امید»، «پیروزی»، «فتح»، «تدبیر»، «درایت» و ... شوند. در واقع ما بر مبنای الگوی «رأی تحت هر شرایطی» با نوعی «سیاست شکست» یا «سیاست شرمساری» مواجه هستیم. سیاست به مثابه کنش جمعی معطوف به قدرت، وقتی از پیش شکست خورده باشد درگیر چه تناقض مفهومی فلاکت‌باری است.

۳.

«تحریم انتخابات» به این معنا که مردم همه با هم دسته‌جمعی از شرکت در انتخابات خودداری کنند علاوه بر شکست‌خورده‌بودن، یکی از احمقانه‌ترین و خنده‌دارترین راه‌حل‌های سیاسی در طول تاریخ بشر است که توسط سلطنت‌طلب‌های مقیم لس‌آنجلس بر طبل آن کوبیده شد و عمده‌ی مخاطبینش را از میان لمپن‌ترین و محروم‌ترین اقشار طبقه‌ی متوسط که بضاعت نظری ناچیزی داشتند پیدا کرد. جمعیت دومیلیونی «شناسنامه‌سفید» که تنها سخنرانی‌های «شازده» و «اخبار نوسان نرخ دلار» برای عقب‌نماندن از قافله‌ی غارت را پی‌گیری می‌کنند به عنوان «زباله»‌های سیاسی یکی از آفات توسعه سیاسی در ایران هستند. برای جلوگیری از بدفهمی مخاطب باید توضیح داد که تحریم انتخابات چیزی متفاوت از استراتژی «عدم شرکت» یا «رأی‌ندادن جمعی» در انتخابات است. «تحریم» کنشی تاکتیکی معطوف به انتخابات دانسته می‌شود و «عدم شرکت» نوعی موضوعیت‌زدایی از انتخابات است.

به پیچیدگی، عبث بودن و غیرسیاسی بودن این انتخابات پرداختیم. به رغم توصیف وضعیت و غیرسیاسی بودن انتخابات، اگر از پارادایمی دیگر وارد مساله‌ی انتخابات شویم، سوالات و چالش‌هایی ایجاد خواهد شد که به آسانی نمی‌توانیم به آن پاسخ دهیم. ما به عنوان مردمی که در مقطع زمانی خاص، با تمامی این محدودیت‌ها و مختصات، در این سرزمین زندگی می‌کنیم و زندگی ما مستقیماً تحت تأثیر رفتار سیاسی همین گروه‌ها و جریان‌ها است، باید به همین تحلیل نظری بسنده کنیم و در انتظار روز موعود بشینیم؟ پاسخ تمامی دسته‌ها به این پرسش خیر است. گروهی می‌زنند به این که ما باید با عبور از این دوگانه‌ها و این وضعیت تراژیک-کمیک خودمان به فکر برساختن سیاست باشیم. در واقع نتیجه‌ی ایجابی پند پاراگراف بالا را به عنوان راهکار عرضه می‌کنند. در شرایطی که نه تشکیلاتی و نه جنبشی وجود دارد و نه ساخت سیاسی امکان نرم‌افزاری و سخت‌افزاری شکل‌گیری نهاد یا تشکل یا جنبشی را می‌دهد، این شکل از راهکارها، فرار به جلویی برای مواجه‌نشدن با پذیرش بن‌بست است. در واقع همینجا من اعلام می‌کنم که من هیچ «راهکار»ی ندارم. هیچ راه‌حل یا افقی حتا، در کوتاه‌مدت یا حتا میان‌مدت به چشم نمی‌خورد.

اما مساله‌ی این انتخابات چیست؟ با توجه به این چند بند، منطق «رأی‌دادن» تحت هیچ شرایطی با توجه به این ظرفیت‌ها امکان سیاسی شدن ندارد. درباره‌ی «تحریم» که حرفی نمی‌ماند. می‌ماند بحث موضوعیت‌زدایی از انتخابات. در عرصه‌ی نظر، گریزی از این موضوعیت‌زدایی نداریم. باید از مساله‌ی «انتخابات» عبور کنیم و بپذیریم مساله‌ی «انتخابات» متعلق به دوران «اصلاحات» بود و پس از حوادث سال ۸۸ و در این شرایط امنیتی، پرونده‌اش بسته شده است. اینجا مساله‌ی حل‌نشده‌ای باقی مانده است که قطعه‌ی دیگری از این پازل است. تنها واقعیت و مساله‌ی این انتخابات، همانطور که گفته شد، پایداری‌ها هستند. هاشمی رفسنجانی به عنوان آخرین مهره‌ی بازمانده از نیروهای سیاسی عصر انقلاب که هنوز حذف نشده است، در سال ۹۲ موفق شد ضرب‌شستی اساسی به نیروهای پایداری که یک پا در خیمه‌ی نظامیان و یک پا در مکتب «علامه» دارند، بزند. پایداری‌ها برای انتقام آمده‌اند. انباشت سرمایه (بخوانید غارت) که در هشت سال دوره‌ی احمدی‌نژاد شده است در دوران «پسابرجام» می‌تواند به راحتی با سرمایه‌ی جهانی پیوند بخورد و «ادغام» توأم شود با چرخش‌ها و ائتلاف‌هایی در سطح بین‌المللی. این وضعیت اگر با حذف نیروهای لیبرال مسلکی مانند روحانی و ظریف توأم شود و حذف رقبای باقی‌مانده در سطوح بالای قدرت، احتمالاً ما شاهد دوران تازه‌ای از حکومت وحشت و ترور خواهیم بود که این بار با گرفتن تضمین امنیتی، سال‌ها می‌تواند با تکیه به نفت و اسلحه ترک‌تازی کند. با توجه به چنین ریسک و تهدید خشنی، آیا می‌توان به آسانی مردم را دعوت به شرکت‌نکردن در انتخابات کرد؟ این سوال تحلیل را از آن چه هست

پیچیده‌تر خواهد کرد. این می‌تواند توجیهی باشد برای کسانی که از رأی‌دادن در انتخابات برای دفع خطر و به‌هم‌ریختن بازی طرف مقابل و نه حمایت از این لیست بی‌در و پیکر دفاع می‌کنند. اما آیا همین دعوت خود به خود تداوم همان زیست «نباتی-انتخاباتی» سیاسی نیست؟

ع

من چیزی جز تردیدها و ملاحظاتی جدی ندارم. برای این که بدانم خودم رأی می‌دهم یا نه، کار سختی ندارم. من احتمالاً می‌دانم که در نهایت و به‌رغم تمامی این ملاحظات رأی خواهم داد یا در انتخابات شرکت نخواهم کرد. این کار سختی نیست. رأی‌دادن فردی من هم در نهایت کمتر از یک میلیونم در سرنوشت سیاسی ما تأثیر خواهد داشت و مساله‌ی کس دیگری نیست. آن چه در آن مردد و گیج هستم، یک موضع‌گیری سیاسی است. کدام موضع سیاسی درست خواهد بود؟ «ما» چه کار باید بکنیم. باید کجا بایستیم؟ این «ما» چقدر متکثر و چقدر محدود خواهد ماند؟

تنها یک چیز را می‌دانم. گاهی باید «انسداد» سیاسی را پذیرفت. باید چشم در چشم تیرگی دوخت و از آن وحشت نکرد. بعد از پذیرش «انسداد» و بن‌بست سیاسی است که می‌توان آن سوال اساسی و نهایی را مطرح کرد و به امکانات احیای سیاست اندیشید.